



بربھاری از کھن ترین تورسین های وھایت

✽ محسن نبی نژاد



◆ چکیده

ظاهرگرایی و جمود و تحجر، سابقه‌ای دیرین در تاریخ تفکر اسلامی دارد. این جریان فکری در دوران‌های مختلف با فراز و نشیب زیادی روبه‌رو شده است. قرن چهارم یکی از دوران‌های بسیار شگفت در تاریخ تمدن اسلامی است و از بالندگی و شکوه فرهنگی و تمدنی برخوردار است، ولی جریان ظاهرگرایی در بغداد توسط بریهاری با اقدامات تکفیری و خشونت‌آمیز در پی انحراف در این جنبش بود. این مقاله در پی تبیین دیدگاه‌ها و عملکرد افراطی خلف بریهاری است.

کلید واژگان: بریهاری، خشونت، فتنه، حنابله.

◆ مقدمه

اندیشه احمد بن حنبل پس از وی چندان دوام نیاورد و پس از مدتی فراموش شد؛ زیرا این مکتب ماهیت آموزه‌های اسلامی را نادیده گرفته بود، اما در قرن چهارم چهره‌ای به نام بریهاری^۱ قرائتی نو از مکتب حنبلی عرضه کرد که در تاریخ این مکتب سابقه نداشت و نخستین نشانه‌های فتنه‌ای به نام سلفی‌گری بود که ابن تیمیه در قرن هفتم آن را نظریه‌پردازی کرد و در قرن دوازدهم، محمد بن عبد الوهاب و استعمار نو آن را به کار گرفتند؛ جریانی که متأسفانه توانسته است در سایه قرائتی خشن و تنگ‌نظرانه از دین همراه با نوعی عمل‌گرایی خطرناک، از یک‌سو با گسترش خشونت و ناامنی، بذر بدگمانی به اسلام و مسلمانان را در جهان بیفشاند و بهانه‌ها و دست‌مایه‌های لازم را برای تبلیغات استکبار جهانی بر ضد امت اسلامی فراهم آورد و از سوی دیگر، با تکفیر مسلمانان، اختلاف میان مذاهب را تشدید کرده و کژاندیشانه در آتش تفرقه دمید.

بی‌تردید سلفی‌گری معاصر با گونه سنتی آن تفاوت‌های زیادی دارد. اصول و مبانی سلفی‌گری در طول قرن‌های گذشته ثابت مانده است، اما شرایط و ویژگی‌های زمان و مکان تحولاتی را در مفهوم و محتوای آن به وجود آورده است. از این‌رو، برای رویارویی با سلفی‌گری معاصر ناگزیر باید ابتدا ویژگی‌های آن را شناخت و سپس عوامل شکل‌گیری آن را فهمید و سرانجام به گونه‌شناسی آن پرداخت و جایگاه وهابیت را در میان گونه‌های مختلف سلفی‌گری شناسایی کرد. سلفی‌گری معاصر از یک‌سو، در اندیشه‌های اعتقادی رهبران سنتی خود همچون بریهاری و ابن تیمیه ریشه دارد و از سوی دیگر، رد پای آن را در نظریه‌های جدید نیز می‌توان جستجو کرد. تبارشناسی وهابیت و شناخت زوایای زندگی رهبران این جریان، بی‌شک برای شناخت هر چه بهتر نسل کنونی آن مفید است.

۱. کسانی که به شرح حال زندگی او پرداخته‌اند: خیر الدین زرکلی در *الأعلام*؛ ابن اثیر در *الکامل*؛ صولی در *اخبار الرازي بالله و المتقي لله*؛ ذهبی در *تاریخ الإسلام*؛ ابن ابی یعلی در *طبقات الحنابلة*؛ ابن کثیر در *البدایة و النهایة*.

♦ زادگاه و ولادت بریهاری

ابو محمد حسن بن علی بن خلف بریهاری، حنبلی، در بصره چشم به جهان گشود و تا سال ۲۸۳ق در آنجا سکنا گزید و بعد از آن به بغداد هجرت کرد.^۱ برخی از شرح حال نگاران تاریخ ولادت او را سال ۲۳۳ق و وفاتش را سال ۳۲۹ق ذکر کرده‌اند.^۲ درباره علت نام‌گذاری او به بریهاری گفته‌اند: خانواده‌اش در بصره واردکننده دارویی گیاهی به نام بریهار از هندوستان به بصره بودند.^۳

♦ وضعیت سیاسی و اجتماعی

بریهاری در روزگاری در بغداد سر برآورد که این شهر آکنده از حوادث گوناگون بود و توطئه‌های رنگارنگ، خلافت رو به ضعف عباسی را دست‌خوش تغییر قرار می‌داد و در نتیجه موجب از بین رفتن اقتدار حکومت می‌گردید. این امر بریهاری را برای تشکیل یک جنبش مذهبی حنبلی مصمم می‌ساخت و موجبات برپایی آشوب و هرج و مرج از سوی او را فراهم می‌آورد. او به جهت سرسختی در برابر تفکرات انحرافی و بدعت‌گذارانه خویش با اکثر گروه‌های مذهبی و سیاسی بغداد درگیر می‌شد و فتنه انگیزی می‌کرد. کج‌اندیشی و کینه‌توزی، از صفات بارز او به شمار می‌آمد. اکثر سخنانش مخالف با مذاهب دیگر بود، اما به سبب دفاع سرسختانه از مذهب احمد بن حنبل و مقابله با اموری که از منظر خویش کزدینی و بدعت در دین می‌دانست، نزد عده‌ای از حنبلیان جایگاه ویژه‌ای یافت و طرفداران و پیروانی چند گرد خود فراهم آورد.

عصر او مصادف با دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری امام دوازدهم علیه السلام و حیات بسیاری از محدثان و مورخان بزرگ همچون کلینی، مسلم، ترمذی، ابی‌داود، ابن ماجه و طبری و دوره تصنیف کتب فکری، عقیدتی، حدیثی و

۱. نشوارالمحاضرة، ج ۲، ص ۲۹۵؛ طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

۲. الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۱؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳. همان.

جمع‌آوری احادیث و مسندنگاری بود. همچنین عصر او، عصر کشمکش و تقابل مکاتب و مذاهب فکری گوناگون بین حدیث‌گرایان و عقل‌گرایان و قیام‌های متعدد شیعیان و دیگر فرق و نیز مصادف با حکومت خلفای متعدد عباسی همچون معتز، مهتدی، منتصر، مقتدر قاهر بالله و الراضی بالله بود. از این‌رو، این دوره آبستن حوادث متعددی قرار گرفته بود؛ از جمله جنگ داخلی و محاصره بغداد (۲۵۱ق)، قیام شیعی زنگیان (۲۵۵ق)، تصرف بصره و اهواز و در پی آن قیام قرامطه (۲۷۸ق) و سرکوبی قرامطه به دست معتضد، خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ق)، تهدید کوفه (۲۸۹ق) از سوی آنان و حمله به کاروان حج (۲۹۴ق) - که به گفته طبری حدود بیست هزار نفر کشته شدند - ورود آنان به بصره (۳۱۱ق) و تهدید بغداد (۳۱۴ و ۳۱۵ق) و در نهایت، تصرف مکه و برداشتن حجرالاسود - که آن را تا سال ۳۳۹ق نزد خود حفظ کردند - نمونه‌هایی از حوادث آن دوران به شمار می‌آیند.^۱

♦ موقعیت بغداد

در اوایل قرن چهارم شهر بغداد مرکز حکومت بنی عباس و محل تبلور مذهب حنبلی و پایتخت جهان اسلام به شمار می‌آمد. هر کس می‌خواست به مال و علم و شهرت دست یابد، به آن شهر کوچ می‌کرد.^۲ محله‌های معروف بغداد در آن زمان شامل محله‌های مخرم، باب البصره، کرخ، الحریبه، الرصافه و باب الطاق بود و به محله کرخ که محله شیعه نشین بغداد بود، مغیض السفل نیز می‌گفتند.^۳

در زمان الراضی بالله وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومت رو به ضعف بود و در این میان بعضی از وزیران خلیفه اقدام به خرابکاری‌ها و اعمال خودسرانه و دزدی از بیت المال می‌کردند که در نهایت موجب شد خلیفه امیرالامرائی را به شخصی به نام

۱. ر.ک: *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۴۲۰ و ج ۳، ص ۲۵۱ و ۲۶۹. در برهه‌ای از این زمان، شیعیان نوبختی رهبری جامعه را در بغداد به دست گرفتند و البته در این میان حنابله بیکار نمی‌نشستند و با مشروعیت انجمن نوبختی رقابت می‌کردند.

۲. *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۴۷؛ *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۹۰. بغدادی تعداد ساکنین بغداد در آن زمان را حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر تخمین زده است.

بجکم واگذار کند. بجکم به سختی با اهل سنت و بالأخص حنابله برخورد کرد و به منظور دفاع از شیعیان بغداد در آمد و هر کس از حنبلیان را که به یک شیعه تعرض می کرد، به سختی مجازات می کرد.

در سال ۳۲۷ ق بین حنابله به ریاست بربهاری و گروهی که ضرابیین (صاحبان مشاغل تجاری) نامیده می شدند، درگیری سختی پیدا شد و موجب کشته شدن عده ای از آنان گردید. در همین سال شیعیان تصمیم به برگزاری مراسم جشن نیمه شعبان به مناسبت ولادت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام گرفتند که با تعرض بربهاری و یارانش روبه رو شدند. بربهاری از سوی بجکم مورد تعقیب قرار گرفت و در نهایت یکی از یاران او به نام دلاء به دست بجکم کشته شد.^۱

♦ حدیث گرایی و عقل گرایی

آن زمان که عصر تلاطم افکار مختلف بود، با افزایش حدیث گرایی اهل سنت و حمایتشان از جانب حکومت، عقل گرایان و خصوصاً معتزله و نسل های اولیه محققان امامیه مانند کلینی نیز در جامعه فعالیت علمی داشتند. در این دوره نفوذ سیاسی شیعیان را حتی در درون قصر حکومت شاهد هستیم که در این میان نقش نوبختیان بسیار مؤثر بود. در آن زمان عقل گرایان معتزلی و حنابله ظاهرنگر، دائم با هم در کشمکش بودند.^۲

روش بربهاری همانند روش احمد نقل گرایانه است، با این تفاوت که او گوی سبقت را از خود احمد به عنوان مبتکر اندیشه نقل گرایانه می رباید. بربهاری نیز در برخورد با قرآن و روایات از هرگونه تفکر و تعقل خودداری می کرد؛ زیرا اساساً فرآیند پرسش و بحث و جدل را که لازمه تعقل است، موجب تردید و منشأ گمراهی می دانست. لذا عقیده داشت که در برخورد با آیه یا روایتی متشابه که از نظر عقل مبهم و فهم ناپذیر است، باید آن را بی چون و چرا تصدیق کرد و به هیچ روی دست به تفسیر نزد؛ زیرا ایمان به این امور، واجب است.^۳

۱. أخبار الرازي والمتقي، ص ۱۳۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۵۵.

۳. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۲۳ و ۳۹.

♦ استادان و شاگردان

او نزد چند تن از شاگردان احمد حنبل از جمله ابوبکر مروزی (ت ۲۷۵ق)، در بغداد حدیث و فقه را آموخت و به علت گرایش به صوفی‌گری نزد سهل تستری (ت ۲۸۳ق) زانوی شاگردی بر زد.^۱ درباره شیوه ارتباط و مدت تحصیل وی اطلاعاتی در دسترس نیست. او به شدت مخالف با روش متکلمان و فلاسفه بود و آن را منشأ بدعت‌ها و گمراهی‌ها می‌دانست. او با امور عقلی در فهم دین میانه خوبی نداشت.^۲ ابوبکر محمد بن محمد مغربی، ابن‌بطه عکبری - که همان روش و دیدگاه او را ادامه داد و بیشترین تأثیر را از او گرفت - ابوالحسن بن‌سمعون و ابوعلی نجاد از شاگردان او به شمار می‌آمدند.^۳

♦ بر بهاری و سلفی‌گری

او از جمله حنابله‌ای به شمار می‌آمد که عقایدش منتهی به آرای احمد بن حنبل می‌گردید. در برخی منابع تاریخی آمده است که وقتی ابوالحسن اشعری به بغداد آمد، با بر بهاری دیدار کرد و از مناظرات خود با معتزله و اهل ادیان مختلف سخن به میان آورد، اما بر بهاری در پاسخ به او گفت که از سخنان او چیزی نمی‌فهمد؛ چرا که اصولاً جز آنچه را که احمد بن حنبل گفته است، فهم نمی‌کند! بنابر آنچه شاگرد او ابن‌بطه نقل کرده، تردیدی نیست که وی با مناظره علمی مخالف بوده و آن را مانع کسب فایده می‌دانسته است.^۴

در حقیقت او یک شخصیت عمل‌گرای سلفی به شمار می‌آمد. گرچه عموم سلفیان در ادوار گذشته، کمابیش به ترویج اندیشه‌های سلفی همّت گماشته بودند، اما از میان آنان بر بهاری کامل‌ترین الگو را برای وهابیت ارائه داد. سلفیون گروهی از حنابله بودند که آرای خود را به احمد بن حنبل منسوب می‌کردند و عقیده داشتند او عقیده سلف را زنده کرد و با

۱. همان، ص ۱۸۷ و ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۹، ۲۷، ۳۴ و ۳۷.

۳. الاعلام، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۹۱.

دیگر عقاید به مبارزه پرداخت. احمد به گمان خودش، در صدد بر آمد تا احادیث را از نابودی حفظ کند، اما کارش به تفریط کشیده شد و هرگونه نقش عقل را در فهم دین انکار کرد و خود را در چهارچوب ظواهر کتاب و سنت محصور کرد. از اموری که او به انحراف کشیده، قول به تشبیه و تجسیم است. پس از وفات احمد بن حنبل، اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت، بود تا اینکه عقاید وی تحت تأثیر گسترش مذهب اشعری به تدریج به فراموشی سپرده شد. در قرن چهارم بر بهاری برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد و از عقاید احمد بن حنبل الگو گرفت، اما چندان کاری از پیش نبرد.

منهج سلفیون در فهم عقاید اسلامی بر خلاف معتزله که منهج عقلی برگرفته از فلسفه یونانی است، بود. آنان مخالف فلسفه بودند و مبنایشان بر این بود که عقاید اسلامی را جز با کتاب و سنت تفسیر نکنند. آنان عقل را گمراه‌کننده می‌دانستند و آن را مشهور در نزد صحابه و تابعین نمی‌دانستند و موضوعی مستحدث در اسلام به شمارش می‌آوردند و فقط نص را قبول داشتند و وحدانیت را اساس اسلام می‌دانستند. به همین سبب مسئله توسل به درگاه خداوند را با واسطه قرار دادن یکی از بندگان یا اولیائش و زیارت روضه شریفه را منافی با وحدانیت شمردند و اعتقاد داشتند که این، مذهب سلف صالح بوده و غیر آن بدعتی است که به معنای توحید خدشه وارد می‌کند. آنان در پی اثبات صفات الهی ذکر شده در قرآن بودند بدون آنکه در این بین تأویل یا تفسیری صورت پذیرد. در نتیجه نزول خدا به زمین، استقرار او بر عرش و داشتن وجه و کف و ید را برای خدا بدون کیفیت و تشبیه به اثبات می‌رسانند و دلیل مدعایشان را عدم تجاوز از قرآن و آیاتی می‌دانستند که خداوند خودش را صاحب ید و غیر آن معرفی کرده است.^۱

♦ آثار و عقاید بر بهاری

مورخان او را صاحب تصانیف متعدد می‌دانند، اما تنها کتابی که از او برجای مانده است، کتاب شرح السنّة اوست.^۲ این کتاب در واقع اعتقادنامه وی به شمار می‌رود.

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۱۷۷؛ سلفیان باورها و کارکردها، ص ۱۵.

۲. شروحي که بر آن نوشته شده، عبارت‌اند از: النبذ علی شرح السنّة للبرهاري، تألیف شیخ عبد الله عبیان، إرشاد الساری فی شرح السنّة للبرهاري.

او کتاب خود را هم‌عرض کتاب خدا قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که هر کس سخنی بر خلاف آنچه در کتاب او آمده است بگوید، خدا را بر هیچ دینی نپرستیده و در واقع همه کتاب او را رد کرده است.^۱ او تمام روایاتی را که در باب جهاد و فضیلت مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است، نادیده می‌گیرد و در کتابش قائل به صبر در برابر سلطان جائز است و قتال در برابر او را جایز نمی‌داند. در این باره به حدیثی از رسول خدا ﷺ استناد می‌کند که به ابوذر غفاری فرمود: «اصبر و إن كان عبداً حبشياً» و در روایت دیگری خطاب به انصار فرمود: «اصبروا حتّٰی تلقوني علي الحوض»، و در ادامه می‌گوید: «لیس فی السنّة قتال السلطان؛ فإنّ فیهِ فساد الدنیا و الدین».^۲

او همانند دیگر سلفیان قائل است افضل این امت و افضل امت‌ها بعد از انبیای عظام، ابوبکر، سپس عمر و عثمان می‌باشند و بعد از اینها علی علیه السلام، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و چند تن دیگر افضل‌اند، و می‌گوید همه اینها صلاحیت خلافت را داشتند و بعد از اینها، اصحاب رسول الله ﷺ افضل‌اند.^۳ این در حالی است که روایات افضلیت امام علی علیه السلام در اکثر منابع مهم و درجه اول تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، و ... حتی از زبان خود احمد بن حنبل در حد تواتر به ما رسیده است و هیچ شکی در آن وجود ندارد. پس چگونه او چنین سخنی می‌گوید؟ آیا روایات را ندیده؟ یا از باب عناد و دشمنی سخن می‌راند و بعد از پیامبر اسلام ﷺ، عمر و ابوبکر و بعد علی علیه السلام را افضل می‌داند؟ حال آنکه هیچ حدیث صحیح و متواتری در منقبت و افضلیت این دو در روایات ما وارد نشده است!

در جای دیگر اذعان می‌کند در روز قیامت خداوند را با چشم سر می‌توان دید و خداوند بی‌پرده و بدون واسطه از بندگان حسابرسی می‌کند، و با این وصف اگر کسی گمان کند خداوند در این دنیا دیده می‌شود، کافر است.

۱. شرح السنّة، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۲۸.

او می‌گوید اولین کسانی که خداوند را در بهشت با چشم سر می‌بینند، نابینایان، سپس مردان و بعد زنان‌اند. در روز قیامت ترازویی برای وزن کردن خیر و شر وجود دارد که دو کفه و یک زبانه دارد (یعنی همانند ترازوهای این دنیاست). این در حالی است که ادله بسیاری از آیات و روایات، جسمانیت را از ذات باری تعالی نفی می‌کنند. برپهاری از وفات پیامبر ﷺ تا قتل عثمان را «دین عتیق» می‌نامد و می‌گوید: قتل عثمان اولین تفرقه و اختلاف را در امت به وجود آورد و باید درباره علی علیه السلام و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و کسانی که با آنها بودند، سکوت کرد و امر آنها را به خدا وا گذاشت.^۱ نکته مهم در اعتقادات او این است که او می‌گوید اگر کسی در مورد امامت اهل بیت علیهم السلام و اینکه آنان اعتقاد به غیب دارند، صحبت کند، به خداوند کافر شده است. او معیار شیعه بودن و رافضی بودن را چنین بیان می‌کند که هر کس امام علی را بر عثمان مقدم کند، رافضی است، ولی اگر بین این دو توقف کند، شیعه است.^۲

♦ مخالفت با زیارت قبور

برپهاری بارها با شیعیان به جهت زیارت قبر امام حسین علیه السلام درگیر و به آزار و اذیت آنان پرداخت. و او علاوه بر زیارت، با هرگونه عزاداری بر سید شهیدان عالم مخالف بود. البته باید یادآور شد که اولین بار مروان بن حکم اموی و حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عبدالملک بن مروان در عراق، تبرک و توسل را زیارت را حرام شمردند. مروان بن حکم با سنگ خواندن قبر پیامبر، به آن حضرت اهانت کرد. حاکم نیشابوری از داود بن ابی صالح نقل می‌کند که روزی مروان مردی را دید که صورتش را بر قبر رسول الله ﷺ گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت می‌دانی چه کار می‌کنی؟ در این هنگام ابو ایوب انصاری برای زیارت سر رسید و به مروان گفت: من به دیدار سنگ نیامده‌ام، بلکه به دیدار رسول خدا آمده‌ام. حاکم و ذهبی این روایت را صحیح دانسته‌اند.^۳ علامه امینی در «الغدير» می‌گوید: این روایت بیان‌کننده آن است که منع توسل به قبور پاکان دین از بدعت‌های امویان بوده است.^۴

۱. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۷.

۲. شرح السنة، ص ۵۸.

۳. ر.ک: الغدير، ج ۵، ص ۲۱۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲.

در مورد حجاج بن یوسف ثقفی هم از میرد روایت شده: روزی حجاج در کوفه خطاب به زائرین قبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای زیانکاران، شما به دور سنگ‌ها و چوب‌های پوسیده می‌گردید. چرا قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه فردی بهتر از فرستاده اوست؟»^۱

صاحب *العیون و الحدائق* نقل می‌کند: روزی جماعتی از اهل بغداد برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام از شهر خارج شدند. بر بهاری و پیروانش به قصد تعرض به کاروان آنها از شهر خارج و به شدت با آنان درگیر شدند خبر به گوش امیر ابو اسحاق ابراهیم رسید و دو نفر از حنبلیان را کشت و عده زیادی را هم مجروح ساخت و خانه‌هایشان را سوزاند و عده‌ای را تازیانه زد، اما بر بهاری فرار کرد.^۲

♦ فتنه‌انگیزی بر بهاری و یاران او علیه فرق اسلامی

بر بهاری و ابن عبدالوهاب به خلاف ابن تیمیه، هر دو از نظر پایه علمی در سطح پایینی قرار داشتند و به همین دلیل هیچ کدام از آنها آثار درخور توجهی که بتوان به عنوان کتاب از آنها یاد کرد، از خود بر جای نگذاشتند و به همین سبب پیشینه علمی آنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنان پیش از آنکه نظریه‌پرداز باشند، سلفیان عمل‌گرایی بودند که عقاید سلفی را با شدت بیشتری به اجرا گذاشتند، اما در مکتب احمد بن حنبل سلفی‌گری نقلی (نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی) نمود یافت و ابن تیمیه نظریه‌پردازی کرد و این مکتب به عنوان یک مکتب جدید ظاهر گردید.^۳

شیعیان در اوایل قرن چهارم و پیش از تسلط آل بویه بر عباسیان، در بغداد موقعیت و نفوذ بالایی در میان بزرگان داشتند و در سایه آن می‌توانستند برای شهیدان کربلا محفل ماتم و نوحه‌خوانی برپا کنند. رونق این محافل، حنبلی‌ها را به خشم می‌آورد؛ و با

۱. *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، ص ۱۸۵؛ *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ *النصائح الکافیة*، ص ۸۱.

۲. *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۱۱۵؛ *البدایة والنهاية*، ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ *العیون والحدائق*، ج ۴، ص ۳۳۲؛ *نشوار المحاضرة*، ج ۲، ص ۴۴، ۲۳۱ و ۲۳۳؛ *مجله تاریخ اسلام*، «مناقب‌خوانی در دوره آل بویه»، ایزدی و زیرکی، ش ۳۴-۳۳، چهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.

۳. *سلفی‌گری و وهابیت*، ج ۱، ص ۱۹۱.

آن مقابله می‌کردند. هر چه قدرت و جمعیت شیعیان بیشتر می‌شد، این نزاع‌ها افزایش می‌یافت. در این زمان که تسلط دستگاه خلافت عباسی به امور قلمرو خویش به نهایت ضعف رسیده بود، بارها محله شیعه‌نشین کرخ به آتش کشیده شد. این فتنه‌انگیزی‌ها چنان فضای رعبی به وجود آورده بود که طبق نقل تنوخی، از ترس فتنه حنابله، نوحه بر امام حسین علیه السلام، باید در خفا انجام می‌گرفت و یا باید در حمایت سلطان مراسم سوگواری بر پا می‌شد. غالب فرقه‌های اهل سنت با برگزاری مراسم مذهبی بخصوص عزای امام حسین علیه السلام مخالفتی نداشتند، بلکه عمدتاً حنابله افراطی بودند که از دیرباز با دیگر مسلمانان اختلاف و کشمکش داشتند. آنها در این دوره هم کم و بیش به مخالفت با عزاداری و جشن شیعیان ادامه دادند، اما با توجه به کثرت شافعیان و حنفیان، مخالفت حنابله نمی‌توانست مانعی برای برگزاری مراسم عاشورا یا غدیر باشد. در هر صورت، مخالفت‌ها و واکنش‌های اهل سنت، با تکفیر، تفسیق، بدعت و از شعائر جاهلی خواندن اعمال و آیین‌های شیعیان شروع می‌شد و با اقداماتی که غالباً به صورت مقابله به مثل و نوعی تقلید از فعالیت‌های شیعیان بود، ادامه پیدا می‌کرد.^۱

صولی می‌گوید: او همراه یارانش در سال ۳۱۳ ق مسجد براتنا در بغداد را که در آن زمان پایگاهی برای شیعیان به شمار می‌رفت، تخریب می‌کند و تصمیم می‌گیرد مسجد را به گورستان تبدیل کند. او به همین جهت عده‌ای از مردگان را در آنجا دفن می‌کند که البته خلیفه دستور تعقیب و دستگیری بریهاری را صادر می‌کند. بجکم، استاندار بغداد دستور داد دوباره مسجد را بنا کنند و بعضی از فقهای بغداد فتوا دادند که جنازه‌هایی را که به دستور بریهاری در مسجد دفن شده‌اند، بیرون بیاورند. در آن زمان در جنوب عراق شیعیان نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و تا سال ۳۲۰ ق و پایان خلافت مقتدر عباسی، و شروع خلافت قاهر بالله عباسی، این نفوذ ادامه داشت.^۲ ناگفته نماند که ابن جوزی تخریب‌کننده مسجد را مقتدر عباسی می‌داند و می‌گوید: در سال ۳۱۳ ق مقتدر عباسی شنید که شیعیان در مسجد براتنا جمع می‌شوند و صحابه را مورد شماتت

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

۲. أخبار الرازي و المتقي، ج ۱، ص ۱۳۶.

و تعریض قرار می دهند. او کسی را فرستاد تا آنان را دستگیر کند و به زندان افکند و کسی را گمارد تا مسجد را تخریب کند.^۱

حنابله مجدداً در سال ۳۵۴ق به مسجد حمله کردند و به بهانه برپایی مراسم عاشورا، عده ای از شیعیان را در آنجا کشتند بهانه این هجوم، مراسم عاشورا بود که شیعیان برپا می کردند بنا به گفته ابن کثیر، تقریباً سالی نبود که حنابله به مناطق شیعه نشین و مساجد آنان حمله نکنند و قائله ای برپا نکنند. برای نمونه، در سال ۳۶۲ق فتنه ای عظیم به پا کرده که موجب کشته شدن هزاران شیعه و به غارت رفتن اموالشان از سوی آنان گردید. باز در همین سال به سبب کشته شدن یک نفر از مخالفان آتش سوزی عظیمی در محله شیعه نشین کرخ به پا کردند، وزیر فضل شیرازی که از دشمنان شیعه بود، حاجش را برای به آتش کشیدن منطقه شیعه نشین کرخ فرستاد. وی آتشی را در این منطقه به پا می کند که در پی آن خانه ها و اموال زیادی از شیعیان می سوزد. نزدیک به سیصد دکان و ۳۳ مسجد را به آتش می کشند و هفده هزار نفر و به نقل ابن خلدون بیست هزار نفر، کشته می شوند. آنان در سال ۳۶۳ق مجدداً کرخ را به آتش کشیدند و شیعیان را کشتند. بار دیگر در سال ۳۷۵ق فتنه ای عظیم میان آنان و شیعیان رخ داد و از هر دو طرف عده زیادی کشته شدند.^۲

در سال ۳۱۷ق فتنه عظیم دیگر میان پیروان بربهاری و اهل سنت صورت گرفت؛ به گونه ای که برای فرونشاندن ارتش وارد عمل شد. علت آن این بود که پیروان بربهاری در تفسیر آیه ﴿أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۳ گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می نشاند (یعنی خدا را جسم و شبیه انسان ها می دانند)، اما سایر اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند و گفتند منظور شفاعت پیامبر در روز قیامت است. این دو نظریه سبب بروز فتنه و کشتار شد و عده کثیری از هر دو طرف به قتل رسیدند. کشتار اهل سنت به دست حنابله صورت گرفت.^۴

۱. المنتظم، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۵۴ و ۲۷۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۴۶-۴۴۷.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۳.

در سال ۳۲۱ ق علی بن بلیق، حاجب «القاهر بالله»، دستور داد که معاویه و یزید را بالای منابر در بغداد لعن کنند، اما بر بهاری به شدت با این کار مخالفت و فتنه‌ای بر پا کرد و حکومت هم به تعقیب او پرداخت، اما او فرار کرد و ابن بلیق به جماعتی از اصحاب او دست یافت و آنان را تبعید کرد.^۱

ذهبی به نقل از ابوالحسین بن بشار در مورد بر بهاری می‌گوید: عده‌ای از مخالفان او در صدد بر آمدند که حاکم بغداد را علیه او بشورانند. در سال ۳۲۱ ق ابن مقله، وزیر «القاهر بالله»^۲ در صدد دستگیری او بر آمد، اما او پنهان شد و ابن مقله در عوض عده زیادی از یاران و اطرافیان نزدیک او را دستگیر و روانه بصره کرد، تا اینکه ابن مقله، مغضوب خلیفه عباسی القاهر بالله گردید و او را از وزارت خلع کرد و خانه او را آتش زد و در پی آن بر بهاری دوباره به فعالیت خود ادامه داد.

آنگاه راضی بن مقتدر (۳۲۲ - ۳۲۹ ق) خلیفه گشت. او هنگامی که قاهر به قدرت رسید، زندانی قاهر بود و ابن مقله را به وزارت خویش منصوب کرده بود، اما ابن مقله خیلی زود معزول گشت و راضی، حکمران وسیط و بصره، محمد بن رائق، را به عنوان وزیر منصوب کرد. رائق دو سال در این مقام باقی ماند.

ذهبی و ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۳ ق آورده‌اند:

در آن سال کار حنبلیان بالا گرفت و از توان و موقعیت ویژه‌ای برخوردار شدند لذا به بهانه‌های واهی به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند؛ به حدی که بر خانه امرا و سایر مردم هجوم می‌بردند و اگر باده یا آلت طرب در آن می‌دیدند، آن را می‌شکستند و تاراج می‌کردند. اگر مردی با زن یا بچه‌ای راه می‌رفت، تحقیق می‌کردند که آیا نسبتی با آنان دارد، اگر نسبتی داشت، او را رها می‌کردند، و گرنه او را می‌زدند و سخت آزارشان می‌دادند و نزد رئیس شرطه (پلیس) می‌بردند و شهادت می‌دادند که مرتکب کارهای زشت و فسق و فجور شده‌اند.^۳

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۷۳.

۲. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۳. تاریخ الإسلام، ج ۲۴، ص ۳۱.

ابوبکر صولی (م ۳۳۵ق) که در عصر او می‌زیست، به بیان اعمال بربهاری و یارانش پرداخته است. شکستن دکان‌ها، فساد انگیزی، رفتار خشن با مردم، ورود به منازل و تفتیش عقاید آنها، اجرای خودسرانه قوانین، مداخله در امور کسب و کار مردم، سوءظن به مردم و دستگیری آنان و شهادت دادن علیه آنان، تعرض به شافعی‌مذهبان، کافر و گمراه نامیدن شیعیان، بدعت‌گذار شمردن مسلمانان، مخالفت با زیارت قبور و آزار رساندن به زائران از جمله اقدامات بربهاری است که تاریخ‌نویسانی همچون ابن‌اثیر، صفدی، ابن‌ابی‌یعلی و یاقوت حموی بدان اذعان کرده‌اند.^۱

♦ احساس خطر حاکمان از فتنه‌انگیزی بربهاری

در زمانی که بربهاری به اوج فعالیت خود رسید و یاران زیادی یافت، خلیفه الرازی از نفوذ بربهاری و کثرت طرف‌دارانش احساس خطر کرد. رئیس شرطه بغداد در دهم جمادی الآخر ۳۲۳ق اعلام کرد که اجتماع طرف‌داران بربهاری و مناظره درباره عقایدشان، ممنوع است. او آنان را به تنبیه و تبعید و قتل و آتش زدن خانه‌هاشان تهدید کرد. ظاهراً در همین زمان بود که بربهاری از بیم دستگیری می‌گریزد و مخفی می‌شود. علت عمده صدور حکم دستگیری او، اظهار مطالب خلاف عقیده مردم بود. ابن‌اثیر می‌گوید: علت صدور چنین حکمی آن بود که بربهاری و پیروانش برای خداوند، مانند و شبیهی قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دو پا با کفش از طلا و صاحب گیسوان تصور می‌کردند و می‌گفتند که خداوند به آسمان بالا می‌رود و آن‌گاه به دنیا فرود می‌آید.^۲

ذهبی می‌نویسد:

رئیس شرطه بغداد اعلام کرد که اجتماع دو نفر از یاران بربهاری در شهر ممنوع است. از طرف خلیفه الرازی نامه‌ای طولانی مبنی بر دستگیری او صادر گردید که مضمون آن بدین شرح بود: آنان حق ندارند درباره

۱. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۴؛ تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الکامل، ج ۸، ص ۲۷۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ معجم البلدان، ج ۱۸، ص ۵۸۵۷.
۲. تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ البدایة و النهایة؛ ج ۸، ص ۳۰۸.۳۰۷؛ الکامل، ج ۱، ص ۴۶۱؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۹۰.

مذهب و عقیده خود بحث و مناظره کنند. پیش‌نماز حنبلی حق ندارد امام جماعت شود، مگر اینکه بسم الله الرحمن الرحيم را بلند بخواند، چه در نماز صبح و چه در نماز عشا.

«راضی بالله خلیفه عباسی در نامه‌اش افزود: گاهی شما (حنبلیان) صورت زشت و پلید خود را مثال روی خداوند می‌دانید و خود را شبیه یزدان می‌خوانید و برای خدا دست و پا و انگشت و کفش زرین قائل می‌شوید و حتی بوی خدا را وصف می‌کنید و گاهی شیعیان آل محمد ﷺ را کافر و گمراه می‌دانید.

شما مسلمین را به دین باطل و بدعت و مذهب فاسدی دعوت می‌کنید که قرآن منکر آن است.

شما زوار قبر امامان را انکار می‌کنید و زائران را گمراه می‌دانید و برخلاف این عقیده‌تان، خود به زیارت قبر یکی از عوام (یعنی احمد بن حنبل) که شرف و نسب ندارد، می‌روید و برای تبرک و زیارت در مقبره او تجمع می‌کنید. او شرف نسبت به پیامبر ﷺ را ندارد، ولی شما به مردم امر می‌کنید که قبر او را زیارت کنند و همچون پیامبران برای او قائل به معجزه‌اید و می‌گویید که صاحب کرامات و مقامات بوده است. خداوند شیطان را لعنت کند که این کارهای زشت را در نظر شما خوب جلوه داده و شما را فریب داده و گمراه کرده است.

امیرالمؤمنین (یعنی خلیفه راضی) سوگند یاد می‌کند و به سوگند خود وفا و عمل خواهد کرد که اگر از مذهب زشت و راه کج منحرف نشوید، شما را سخت تنبیه و سپس تبعید خواهد کرد و بالأخره خواهد کشت و پراکنده و نابودتان خواهد کرد و با شمشیر گردن شما را خواهد زد و خانه شما را با آتش خواهد سوزاند.^۱

نکته درخور توجه در این نامه عکس‌العمل شدید خلیفه در برابر تعرض به شیعیان از سوی حنابله در مسئله زیارت قبور امامان شیعه است. تنوخی نقل می‌کند:

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲۰، ص ۳۳۰-۳۳۲. همچنین ر.ک: تحارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳.

در آن زمان اوضاع در بغداد طوری بود که شیعیان برای اقامه عزرا برای امامانشان از ترس بر بهاری و حنابله باید مخفیانه این کار را انجام می دادند. او می گوید زنی به نام خلب بود که نوحه خوان بود. بر بهاری گفت به من خبر رسیده که زنی به نام خلب نوحه خوانی می کند. او را بیایید و بکشید.^۱

در همین سال (۳۲۳ق) راه حج از سمت عراق به علت درگیری داخلی بسته شد و عده زیادی از حجاج خانه خدا در بین راه در بغداد کشته شدند. ابن جوزی می گوید: در این سال ستارگان درخشانی در بغداد افول و سقوط کردند و شهر کوفه هیچ سالی را مثل این سال به خود ندیده است. قیمت اجناس به شدت بالا رفت؛ به طوری که هر کر گندم به ۱۲۰ دینار رسید. اتفاق دیگر در این سال وقوع آتش سوزی مهیب در منطقه کرخ در بازار بغداد بود که تعداد زیادی از حجره های بازار در آتش سوخت. همچنین آتش، تعدادی از حنبلیان را سوزاند و این بدان سبب بود که رئیس شرطه بغداد وقتی سعی داشت که یکی از یاران بر بهاری را دستگیر کند، آتش زبانه کشید و عده ای از زنان و مردان سوختند.^۲

♦ مرگ بر بهاری

در اوایل سال ۳۲۹ق خلیفه راضی از دنیا رفت و حکومت به المتقی بالله رسید. حنابله با بهره گیری از این فرصت، دوباره به مسجد بر اثا حمله کردند و از سویی دیگر دوباره با ضرابین درگیر شدند. در این هنگام توقیعی از سوی خلیفه المتقی بالله صادر گردید که به موجب آن عده ای از حنابله و یاران بر بهاری دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و برای مسجد هم نگهبانانی گماردند. در همین سال خشک سالی و وبا بغداد را فرا گرفت و عده ای زیادی بر اثر آن مردند؛ به حدی که مردم را دسته دسته و بدون غسل و نماز در گورهای دسته جمعی دفن می کردند و مردم اثاثیه های منازلشان را به کمترین قیمت می فروختند.

۱. نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. تکملة تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۹۱-۹۲؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۸۲.

در همین سال بر بهاری سرانجام به علت جنایاتی که انجام داده بود، تحت تعقیب قرار گرفت و در اوج غربت و در خانه زنی درگذشت. خادم خانه به تنهایی بر او نماز گزارد و در همان جا دفنش کرد.

ابن کثیر عمر او را ۹۶، ولی ابن اثیر ۷۸ سال شمرده است و ذهبی می گوید: او ۷۷ سال عمر کرد و در آخر عمر با کنیزی باکره ازدواج کرد.^۱

♦ قدرت یافتن شیعه

با قدرت یافتن شیعه و مرگ بر بهاری، طومار زندگی حنابله درهم پیچیده شد و شیعیان بغداد قدرتمندتر و صاحب نفوذ بیشتری شدند و قلب عالم اسلامی در دست گرفته، و در دوران آل بویه سیطره کاملی بر بغداد پیدا کردند. در قرن های چهارم و پنجم به علت ظهور جریان های معتدل کلامی نامی از بر بهاری و اندیشه های تشبیهی و تجسیمی او نماند تا آنکه ابن تیمیه بار دیگر نام او را زنده کرد.^۲

♦ ادامه خشونت های حنابله

ناگفته نماند حنابله بعد از این دوره هم دست از فتنه انگیزی و درگیری برنداشتند. برای نمونه، در سال ۴۴۷ق با شافعی های بغداد بر سر بلند خواندن بسم الله و خواندن قنوت در نماز، نزاع کردند.

در سال ۴۶۹ق به بازار بغداد حمله ور شدند و کشتار راه انداختند. به سال ۴۷۵ق نیز با اهل سنت به زد و خورد پرداختند و به خانه های بنی فراء یورش بردند و آشوب هایی بر پا کردند. در سال ۴۴۸ق بار دیگر با شافعی ها و اصناف نیشابور کشمکش کردند که جمعی از مردم کشته شدند.

به سال ۵۹۷ق به مسجد شافعی ها که خوارزم شاه در مرو برایشان ساخته بود، حمله بردند و آن را به آتش کشیدند؛ البته این اقدامات به غیر از غائله هایی است که

۱. تاریخ الاسلام، ۲۴ و ۲۶۰؛ طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۳۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ أخبار الرازي و المتقي، ص ۱۳۶.

در دوران ابن عبدالوهاب و بعد از آن در عیینه، طائف، مکه و مدینه، یمن، عراق (کربلا) و حران اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن هزاران مسلمان گردید.^۱

♦ نتیجه

برای معرفی نقطه آغازین سلفی‌گری وهابی نقش بربهاری را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ چرا که مبانی سلفی‌گری ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب پیشتر در اندیشه و عمل او هویدا گشته بود، ولی بنا به دلایلی مجال جلوه‌گری به او را نداد، اما در این میان آنچه بربهاری را از دیگران متمایز می‌سازد، آن است که معتقدات او بدون پشتوانه علمی و دارای جنبه‌های احساسی و به نوعی بلندپروازانه بود. او با تحمیل عقاید انحرافی‌اش و گاه در قالب تهدید، دیگران را با خود همراه می‌ساخت، اما خلف حرانی او لااقل مبانی خاص و مشخصی را اگرچه تکرار معتقدات او بود، در قالبی منسجم‌تر و مدلل‌تر بیان کرد. به بیان دیگر، اگر چه مبانی سلفی‌گری در سخنان بربهاری آمده است، اما در حقیقت باید ابن تیمیه را بنیان‌گذار اعتقادی و بربهاری را بنیان‌گذار رفتاری سلفی‌گری بر شمرد.

۱. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۸۵ و ۳۶۴؛ ج ۷، ص ۴۴۴.

♦ منابع

۱. اخبار الراضي بالله والمتقي لله: محمد بن يحيى صولى، بيروت، ۱۳۹۹ق.
۲. الأعلام: خير الدين زركلى، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۹م.
۳. البداية والنهاية: إسماعيل بن عمر بن كثير، بيروت: مكتبة المعارف، بى تا.
۴. تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون، بيروت: دار الكتب اللبناني، ۱۹۸۳م.
۵. تاريخ الإسلام: شمس الدين ذهبى، تحقيق: عمر عبد السلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى، ۱۴۰۷ق.
۶. تاريخ المذاهب الإسلامية: ابو زهره، القاهرة: دار الفكر العربى، بى تا.
۷. تاريخ بغداد: أحمد بن على أبو بكر خطيب بغدادى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
۸. تجارب الأمم: احمد بن محمد مسكويه، مصر، ۱۳۳۲ق.
۹. تكملة تاريخ الطبري: محمد بن عبد الملك، تحقيق: ألبرت يوسف كنعان، بيروت: مطبعة الكاثوليكية، ۱۹۵۸م.
۱۰. جريان شناسى تاريخى فقه سلفى: على باباى آريا، پاين نامه كارشناسى ارشد الهيات، فقه و مبانى حقوق اسلامى دانشگاه.
۱۱. سلفيان باورها و كاركردها: نجم الدين طبسى، قم: انتشارات دليل ما، ۱۳۸۹ش.
۱۲. سلفى گرى و وهابيت: سيد مهدى عزيزاده موسى، قم: الهادى، چاپ دوم، ۱۳۸۹ش.
۱۳. سنوات الحنابلة: علي بن محمد باخيل آل باطين، بى جا، ۱۴۲۵ق.
۱۴. سير أعلام النبلاء: محمد بن عثمان ذهبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۱۵. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبد الحى بن احمد العكرى حنبلى، تحقيق: عبد القادر ارنؤوط، محمود ارناؤوط، دمشق: دار ابن كثير، ۱۴۰۶ق.
۱۶. شرح السنّة: حسن بن علي بن خلف برهاري، تحقيق: محمد سعيد سالم قحطاني، دار ابن القيم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۷. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.

۱۸. طبقات الحنابلة: ابو الحسين بن ابی یعلی، تحقیق: محمد حامد الفقی، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۱۹. الغدير: عبدالحسين امينی، بیروت: دارالکتب العربي، بی تا.
۲۰. الکامل فی التاریخ: ابن اثیر، بیروت: دار بیروت، ۱۳۸۶ ق.
۲۱. مجله تاریخ اسلام: «مناقب خوانی در دوره آل بویه»، دکتر حسین ایزدی و مهدی زیرکی، ش ۳۳ و ۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.
۲۲. المستدرک علی الصحیحین: نیشابوری، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۳. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۴. معجم البلدان: یاقوت حموی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۹۹ ق.
۲۵. معجم المؤلفین: عمر رضا کحاله، بیروت: مكتبة المثنی - دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۲۶. المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم: عبد الرحمن بن جوزي، بیروت، ۱۳۵۸ ق.
۲۷. نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة: محسن بن علي تنوخي، تحقیق: عبود شالجي، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۲۸. النصائح الكافية لمن يتولي معاوية: سيد محمد بن عقيل علوی، بغداد: مطبعة النجاح، بی تا.
۲۹. الوافي بالوفيات: صفدی، تحقیق: احمد ارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ ق.

